



■ سال بیست و هشتم ■ شماره ۷۸۸۶ ■ پنجشنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۱  
 ■ ۱۲ رمضان ۱۴۴۳ ■ Tuesday 14 April 2022

## فرصت‌های



معرفی شاخص‌ترین فیلم‌های سال ۲۰۲۲ جهان

### بازگشت دایناسورهای بی رحم و خلبانان انتحاری

در قسمت سوم از سری مطالب معرفی شاخص‌ترین فیلم‌های سال ۲۰۲۲ همچون شماره‌های قبل اوصاف کارهایی را می‌آوریم که از مطرح‌ترین آثار سینمای جهان به حساب می‌آیند و چنانچه به جوایزی در پایان این سال نرسند، قطعاً از خیرسازان عمده تلقی شده و کیش‌های پرباری خواهند داشت.

### ماه رمضان فصل مشترک قرآن وروزه

قرن‌ها است که قرآن و روزه در ظرف رمضان همراهی دارند؛ اما نظام‌مندی و روش‌مندی این ییوند سه ضلعی مورد توجه نبوده است. هر چند از ثمرات قهری و ملازمی آن، مردم نه البته نظام‌مند و روش‌مند منتعم بوده‌اند. پیش از اسلام رمضان، ظرف روزه نبوده و در ادیان مختلف، روزهای دیگری را روزه می‌گرفتند. بر اساس گزارشی از امام صادق(ع) وقتی خداوند پیامبرش را برگزید، فضیلت ماه رمضان را به او امتش اختصاص داد چرا که مردم، پیش از آن روزهای دیگری به جز ماه رمضان را روزه می‌گرفتند.

۲۸

### بهار تماشایی

### در شاخ شمیران

◀ | **عبدالحسین رحمتی**  
شاعر و نویسنده

حوالی فروردین سال ۱۳۹۵ بود که یکی از رفقای سال‌های دانشجویی‌ام از دیار «سرپل ذهاب»، عکس‌هایی از بهار و طبیعت آن دیار برایم فرستاد. وقتی نگاهم به تپه‌های سرسبز پر از شقایق افتاد، وقتی قله‌های برآمده از سرسبزی را دیدم، احساس عجیبی در من بال بال می‌زد.

حسی غریب در من شکفت؛ گویا این حوالی را بیشترها دیده بودم و انگار می‌شناختم این بهارتماشایی را. احساس می‌کردم نسیمی از آن سوی شقایق‌ها بر شانه‌هایم وزیدن می‌گیرد. پیغام دادم: «بگو این عکس‌ها، کجاست؟» گفت: «اینجا شاخ شمیران است» و من در رؤیاهای سال‌های آتش و باروت سیر می‌کردم و فروردین ۹۵، اسفند ۶۶ و فروردین ۶۷ را در خیالم مرور می‌کردم.

بعد از سرپل ذهاب، به یک دو راهی رسیدیم که سمت چپ، آسفالت بود و به «قصر شیرین» می‌رفت و سمت راست، جاده‌ای خاکی و صعب‌العبور و ما بعد از چهار ساعت به منطقه‌ای به نام «شیخ صالح» رسیدیم؛ روبه‌روی شاخ شمیران و «بمو». طبیعت سرسبز و دست‌نخورده‌ای که بهارش جور دیگری بود؛ عطر گل‌های شقایق سرمستت می‌کرد. عطری که با بوی نسیم در سبزه‌آران پیچیده بود. آنجا فقط سنگرها بودند که در آن چشم‌انداز رؤیایی، رنگ دیگری داشتند؛ عملیات بود. دوست دوران مدرسه‌ام غلام می‌گفت: «در بین راه که می‌آمدم ساک‌های برزنتی رزمنده‌هایی رو دیدم که تلنبار شده بودند و صاحباشون هرگز برنگشتند» و ما آن روز به سنگرها پناه برده بودیم که از طریق رادیو شنیدیم: «آبدانان بمباران شده است.» همان شهری که با شروع جنگ، محل اسکان جنگ‌زدگان بود. دلبره‌های عجیبی داشتیم؛ می‌خواستیم از سنگرها بیرون بزنیم. آتش‌تپه‌



عکس‌نیزنانه‌نعمی

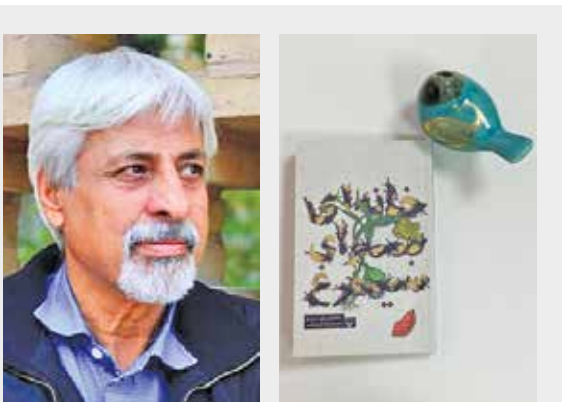


**محمدرضا آریان‌فرد در گفت‌و‌گو با «ایران» به‌بهانه چاپ‌اثر تازه‌اش، «خانه‌ای برای سیمرغ»:**

# راوی ارتباط ملت‌ها در سایه صلح هشتم

اردوگاه آوارگان جنگ تمحیلی در یکی از مناطق مرزی در ایام دفاع مقدس

روزی که داشتم کتاب را می‌نوشتم حدس می‌زدم با نقدهای مثبت و منفی زیادی روبه‌رو شوم. باید حقیقت را گفت جنگ نه تنها به ملت ایران بلکه به ملت عراق هم ضربه زد. داستان کتابم درباره دو نوجوان ایرانی و عراقی است که هر کدام به گونه‌ای از جنگ ضربه خورده‌اند اما فارغ از هر گونه نگرانی در دنیای خود هستند، دنیایی بدون کینه و دشمنی. یک عشق کودکانه پاک را هم در داستان جادوادم



### نویسنده و نمایشنامه‌نویس خر مشهری

محمدرضا آریانفر متولد ۱۳۳۲خرمشهر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس خرمشهر است. از محمدرضا آریانفر پیش‌تر دفتر شعرهایی با عنوان «جهانی‌ایمن‌تر از تیس‌های تو نیست»، «سهمی ازهمه ترانه‌ها» و... و همچنین نمایشنامه‌هایی با عنوان «دو روایت جامانده»، «نقل آخر»، «زهور» و... منتشر شده است. همچنین نخستین رمان او با عنوان «رقص با طوفان» توسط نشر افراز منتشر شده است. محمدرضا آریان‌فرد در مراسم تقدیر از چهره‌های برگزیده هنر انقلاب که اخیراً در حوزه هنری برگزار شد، به خاطر خلق رمان سه‌گانه نوجوان دفاع مقدس و کسب عنوان‌های متعدد از جشنواره‌های ادبی از جمله کسب جایزه ادبی شهید حبیب غنی‌پور برای رمان «طوقی» به عنوان یکی از چهره‌های سال هنر انقلاب در عرصه ادبیات و پژوهش معرفی شد.

جنگ ایران و عراق سال‌هاست به پایان رسیده است اما هنوز عده‌ای در آن فضا مانده‌اند و معتقدند ما هنوز با عراقی‌ها باید دشمن باشیم. دنیا امروز نیاز به صلح دارد و خانه‌ای برای سیمرغ می‌تواند راوی ارتباط شیرین دو ملت در سایه صلح باشد.
**پس در واقع شما می‌خواستید این پیام را به مخاطب منتقل کنید و نگاه‌ها را به وجه دیگری از جنگ و آنچه اغلب درباره‌اش خوانده‌ایم، معطوف کنید؟**
من می‌نویسم اما پیام دهنده نیستم و به مخاطب اجازه می‌دهم که برداشت خودش

می‌شوند تا ضایعات جنگ را برای فروش جمع‌آوری کنند به همین دلیل خیلی از اهالی روی مین می‌روند و دست و پایشان را از دست می‌دهند.

■ **با وجود این همه نصاد، خوانندگان چطور باید متوجه آنها شوند؟**

من برای این کار بسیار زحمت کشیدم. انتظار دارم خوانندگان و منتقدان کار را کشف کنند. جامعه ما نیاز دارد با درک ادبیات به آرامش برسد. اعتقاد دارم مخاطبم باید با من همراه و همخوان شود و آگاهی خود را بالا ببرد. در کتاب‌های قبلی‌ام نصاد و ارجاعات آورده بودم که خیلی‌ها متوجه آن نشده بودند.

**در آثار قبلی‌تان هم از عنصر جادو استفاده کرده‌اید.**

بله. اثری نوشتم که درباره زنانی بود که به اتهام قتل شوهرشان به اعدام محکوم شده بودند و در نهایت یکی از آنان به کلاخ تبدیل می‌شود و از زندان فرار می‌کند. شاید شما بخواهید به آن رئالیسم جادویی بگویید اما من اسمی برایش نمی‌گذارم. من می‌خواهم جادو را در قصه‌ها پیاده کنم. نمایشنامه دیگری نوشتم به نام «اریشم و آتش». این اثر درباره دختری مسیحی است که خواب امام حسین(ع) را می‌بیند و شهر به شهر به دنبال او می‌رود و نهایتاً به کربلا می‌رسد. در حال حاضر هم در حال نوشتن اثری به نام «جزیره ابرها» هستم که بر اساس داستان عبدالله بری و عبدالله بحری هزار و یک شب است. تقریباً شبیه کتاب «صد سال تنهایی» است. جایی است که نه تنها نامی ندارد، بلکه در جغرافیا هم جایی ندارد اما پر از کار و حوادثی است که منطبق با باورها و فرهنگ مردم کشورمان است.

■ **پس استفاده از جادو واقسانه‌کم‌کم به یکی از ویژگی‌های آثار شما تبدیل شده است؟**
بله. از جادوی شکست زمان، در راه پیشبرد نمایشنامه و القای پیام متن استفاده می‌کنم. من درنمایشنامه‌نویسی جزم‌معدود نویسنده‌گانی هستم که زمان را می‌شکنم. این کار برای نویسندگان دشوار است اما من به راحتی می‌توانم خط سیر داستانی را با یک گفت‌وگو به عقب و جلو ببرم.

**گویاشما در «خانه‌ای برای سیمرغ» به‌دنبال تغییر بخشی از نگاهی که به جنگ وجود دارد هم هستید، فکری می‌کنید این اتفاق در طول داستان چقدر رخ داده است؟**

به عقیده من خواندن این کتاب می‌تواند نگرش‌ها درباره جنگ و جنگ طلبی را تغییر دهد.

◀ | **زینب زارع چهارمندان**  
خبرنگار

«خانه‌ای برای سیمرغ» به قلم محمدرضا آریان‌فرد نویسنده و نمایشنامه‌نویس کشورمان با شمارگان ۱۲۵۰ در انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده است. آریان‌فرد به‌اثر جدیدش دو نوجوان ایرانی و عراقی را به‌عنوان قهرمانان اصلی داستان به مخاطب معرفی می‌کند که از این نظر می‌توان گفت کتاب برای رده سنی نوجوان هم مناسب است. داستان از زندگی پسری آغاز می‌شود که زال است و کارون نام دارد و به‌دلیل شغل پدرش در جزیره خارک زندگی می‌کند. حوادث مختلفی در این میان باعث می‌شود که کارون مدتی در یکی از روستای‌های نزدیک مرز ایران و عراق زندگی کند و با پسری به نام ساهر که در روستای مرزی بتران در کشور عراق زندگی می‌کند، دوستی عمیقی پیدا کند. یکی از امتیازات کتاب ورود عناصر جادویی به متن داستان است. حضور سیمرغ، برگ‌های شقایخش و مناطق ممنوعه از جمله موضوعاتی است که تلفیق شان با واقعیت، خط داستان را جذاب کرده است. گفت‌وگویی با محمد رضا آریان‌فرد نویسنده کتاب «خانه‌ای برای سیمرغ» انجام داده‌ایم که حاصل آن پیش‌رویتان قرار دارد.

■ **شما ید طولایی در نگارش داستان‌هایی بر پایه قومیت‌های ایرانی دارید و این کتاب هم به همین فضا نزدیک است، کمی در این باره توضیح می‌دهید؟**

بله من همیشه سعی کرده‌ام نگاه متفاوتی به موضوعات داشته باشم. فرهنگی که در بین قومیت‌های ایران جاریست برای من از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. خودم هم جزئی از این قومیت‌ها هستم. من در کوث شیخ منولد و بزرگ شدم. در زمان جنگ هم در آن منطقه بودم. هر کتابی که شما در حوزه نوجوان از من می‌خوانید، خاطرات خودم در زمان جنگ است. حدود بیست کتاب با مضمون خاطره دارم چرا که در جایی زندگی می‌کردم که گوشه گوشه آن جادویی بود از نخلستان گرفته تا رودخانه، حرکت کشتی‌ها و ایستگاه‌های قطار. همین خاطرات باعث شد قصه‌هایم که بیشتر پایه عربی دارند، شکل منسجمی داشته باشند. برای نوشتن دیگر آثارم هم به سراغ اقوام ترک، بندرنشین، ترکمن و... رفتم و بر اساس فرهنگ مردم این مناطق کتاب و نمایشنامه نوشتم.

■ **در این فرهنگ‌ها به‌دنبال چه مفهومی می‌گردید؟**

آنچه که برای من در این اکتشاف اهمیت دارد، عشق و انسانیت است. تمام زندگی من در مناطق جنگ‌زده از بین رفت و ضربه روحی سختی به من و خانواده‌ام وارد شد. هر کدام از اعضای خانواده‌ام در یک شهر دفن شده‌اند. من در کتاب «خانه‌ای برای سیمرغ» روی صلح و دوستی تمرکز کرده‌ام تا هرگز جنگی آغاز نشود و هیچ خانواده‌ای از هم نپاشد.

در «خانه‌ای برای سیمرغ» روی موضوع متفاوتی دست گذاشته‌ام. روزی که داشتم کتاب را می‌نوشتم حدس می‌زدم با نقدهای مثبت و منفی زیادی روبه‌رو شوم. باید حقیقت را گفت جنگ نه تنها به ملت ایران بلکه به ملت عراق هم ضربه زد. داستان کتابم درباره دو نوجوان